**صفحه پنجم**

 وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ كُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِي رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً وَ لَهُمْ فِيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيها خالِدُونَ (25))

\*(يا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ) الخ، بعد از آنكه خداى سبحان حال فرقه‌هاى سه گانه، يعنى متقين، و كفار، و منافقين را بيان نموده فرمود: متقين بر هدايتى از پروردگار خويشند، و قرآن مايه هدايت آنان است، و با آنان كار دارد، و كفار، مهر بر دلشان زده شده، و بر گوش و چشمشان پرده است، و منافقين خود بيمار دلند، و خدا هم بعنوان مجازات، بيمارى دلهاشان را بيشتر مى‌كند، بطورى كه كر و لال و كور شوند، (و اين بيانات در طول نوزده آيه آمده).

اينك در آيه مورد بحث اين نتيجه را گرفته، كه مردم را بسوى بندگى خود دعوت كند، تا به متقين ملحق شوند، و دنبال كفار و منافقين را نگيرند، و اين مطالب را در طول پنج آيه مورد بحث آورده، و اين سياق مى‌رساند كه جمله (لعلكم تتقون)، متعلق بجمله (اعبدوا ربكم) است، نه بجمله (خلقكم)، هر چند كه بانهم برگردد صحيح است.

\*(فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) الخ، كلمه (انداد) جمع (ند) بر وزن مثل، و نيز بمعناى آنست، و اينكه جمله: (و انتم تعلمون) را مقيد بقيد خاصى نكرد، و نيز آن را بصورت جمله حاليه از جمله: (فلا تجعلوا) آورد، شدت تاكيد در نهى را مى‌رساند، و مى‌فهماند: كه آدمى علمش بهر مقدار هم كه باشد، جائز نيست براى خدا مثل و مانندى قائل شود، در حالى كه خداى سبحان او را و نياكان او را آفريده، و نظام كون را طورى قرار داده كه رزق و بقاء او را تامين كند.

\*(فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ) امر در (فاتوا، پس بياوريد)، امر تعجيزى است، تا بهمه بفهماند: كه قرآن معجزه است، و هيچ بشرى نمى‌تواند نظيرش را بياورد، و اينكه اين كتاب از ناحيه خدا نازل شده، و در آن هيچ شكى نيست، معجزه است كه تا زمين و زمان باقى است، آن نيز باعجاز خود باقى است،

**[سوره البقرة (2): آيات 26 تا 27]**

(إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلاً ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ ما ذا أَرادَ اللَّهُ بِهذا مَثَلاً يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيراً وَ ما يُضِلُّ بِهِ إِلاَّ الْفاسِقِينَ (26) الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ (27)

بيان‌

\*(إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ) الخ، كلمه (بعوضة) بمعناى پشه است، كه يكى از حشرات معروف و از كوچكترين حيواناتى است كه بچشم ديده ميشوند، و اين آيه و آيه بعديش نظير آيه سوره رعدند، كه مى‌فرمايد: ((أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ، كَمَنْ هُوَ أَعْمى‌؟ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ\* الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لا يَنْقُضُونَ الْمِيثاقَ وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ‌)، آيا كسى كه علم دارد به اينكه آنچه از ناحيه پروردگارت بتو نازل شده حق است، مثل كسى است كه كور است؟ نه، ولى اين تفاوت را متوجه نيستند، مگر آنها كه داراى عقلند همانهايى كه بعهد خدا وفا نموده، آن پيمان را نمى‌شكنند و آنهايى كه پيوندهايى را كه خدا دستور پيوستنش را داده پيوسته ميدارند) الخ.

**[پاره‌اى از احوال و اوصاف دو طائفه هدايت شدگان و گمراهان ]**

اين را نيز بايد دانست كه هدايت و اضلال دو كلمه جامعه هستند كه تمامى انواع كرامت و خذلانى كه از سوى خدا بسوى بندگان سعيد و شقى مى‌رسد شامل ميشود، آرى خدا در قرآن كريم بيان كرده كه براى بندگان نيك بخت خود كرامتهايى دارد، و در كلام مجيدش آنها را بر شمرده مى‌فرمايد: (ايشان را بحياتى طيب زنده مى‌كند)، و (ايشان را بروح ايمان تاييد مى‌كند)، و (از ظلمت‌ها به سوى نور بيرونشان مى‌آورد)، و (براى آنان نورى درست مى‌كند كه با آن نور راه زندگى را طى مى‌كنند)، و (او ولى و سرپرست ايشان است)، و (ايشان نه خوفى دارند، و نه دچار اندوه مى‌گردند) و (او همواره با ايشان است)، (اگر او را بخوانند دعايشان را مستجاب ميكند)، و (چون بياد او بيفتند او نيز بياد ايشان خواهد بود)، و (فرشتگان همواره به بشارت و سلام بر آنان نازل ميشوند)، و از اين قبيل كرامت‌هايى ديگر.

و براى بندگان شقى و بدبخت خود نيز خذلانها دارد، كه در قرآن عزيزش آنها را برشمرده، مى‌فرمايد: (ايشان را گمراه مى‌كند)، (و از نور بسوى ظلمت‌ها بيرون مى‌برد)، (و بر دلهاشان مهر مى‌زند)، (و بر گوش و چشمشان پرده مى‌افكند)، (و رويشان را بعقب بر مى‌گرداند)، (و بر گردنهاشان غلها مى‌افكند)، (غلهايشان را طورى بگردن مى‌اندازد كه ديگر نميتوانند رو بدين سو و آن سو كنند)، (از پيش رو و از پشت سرشان سدى و راه‌بندى مى‌گذارد، تا راه پس و پيش نداشته باشند)، (شيطانها را قرين و دمساز آنان مى‌كند)، (تا گمراهشان كنند، بطورى كه از گمراهيشان خرسند باشند، و به پندارند كه راه همان است كه ايشان دارند)، (و شيطانها كارهاى زشت و بى ثمر آنان را در نظرشان زينت ميدهند)، (و شيطانها سرپرست ايشان مى‌گردند)، (خداوند ايشان را از طريقى كه خودشان هم نفهمند استدراج مى‌كند، يعنى سر گرم لذائذ و زينت‌هاى ظاهرى دنياشان ميسازد، تا از اصلاح خود غافل بمانند)، (و بهمين منظور ايشان را مهلت ميدهد كه كيد خدا بس متين است) (و با ايشان نيرنگ مى‌كند)، (آنان را بادامه طغيان وا ميدارد، تا بكلى سرگردان شوند).

**[معنى فسق‌]**

\*(إِلَّا الْفاسِقِينَ) كلمه (فسق) بطورى كه گفته‌اند، از الفاظى است كه قبل از آمدن قرآن معناى امروز آن را نداشت، و در اين معنا استعمال نميشد، و اين قرآن كريم است كه كلمه نامبرده را در معناى معروفش استعمال كرد، و آن را از معناى اصليش كه بمعناى بيرون شدن از پوست است گرفته، چون وقتى ميگويند: (فسقت التمرة) معنايش اين است كه خرما از پوستش بيرون آمد، و بهمين جهت خود قرآن نيز كلمه: فاسقين را تفسير كرد به‌(الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ)، كسانى كه مى‌شكنند عهد خدا را بعد از ميثاق آن، و معلوم است كه نقض عهد وقتى تصور دارد كه قبلا بسته و محكم شده باشد، پس نقض عهد نيز نوعى بيرون شدن از پوست است.

**[سوره البقرة (2): آيات 28 تا 29]**

(كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (28) هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوى‌ إِلَى السَّماءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ (29)

بيان‌

در اين آيات براى بار دوم باغاز كلام برگشته، چون خداى تعالى بعد از آنكه در اول سوره بياناتى كرد با آيه:(يا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ) تا چند آيه آن بيان را بطور خلاصه توضيح داد، و در

اين آيات همان را بطور تفصيل توضيح ميدهد، كه ابتداء اين تفصيل جمله(كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ) است، و آخر آن دوازده آيه بعد است..

**[مراد از دو مرگ و دو حيات‌]**

\*(كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً؟) الخ، اين آيه از نظر سياق نزديك به آيه: ((قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ، وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ، فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا، فَهَلْ إِلى‌ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ‌)؟ پروردگارا دو نوبت ما را ميراندى، و دو بار زنده كردى، پس اينك بگناهان خود اعتراف مى‌كنيم، پس آيا هيچ راهى بسوى برون شدن هست؟)،  ميباشد، و اين از همان آياتى است كه با آنها بر وجود عالمى ميانه عالم دنيا و عالم قيامت، بنام برزخ، استدلال ميشود، براى اينكه در اين آيات، دو بار مرگ براى انسانها بيان شده، و اگر يكى از آن دو همان مرگى باشد كه آدمى را از دنيا بيرون مى‌كند، چاره‌اى جز اين نيست كه يك اماته ديگر را بعد از اين مرگ تصوير كنيم، و آن وقتى است كه يك زندگى ديگر، ميانه دو مرگ يعنى مردن در دنيا براى بيرون شدن از آن، و مردن براى ورود بآخرت، يك زندگى ديگر فرض كنيم و آن همان زندگى برزخى است.

\*(وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً) اين جمله حقيقت انسان را از جهت وجود بيان مى‌كند، و مى‌فرمايد وجود انسان وجودى است متحول، كه در مسير خود از نقطه نقص بسوى كمال مى‌رود، و دائما و تدريجا در تغير و تحول است، و خلاصه راه تكامل را مرحله بمرحله طى مى‌كند، قبل از اينكه پا بعرصه دنيا بگذارد مرده بود، (چون جزو كره زمين بود)، آن گاه باحياء خدا حياة يافت، و سپس هم چنان باميراندن خدا و احياء او تحول مى‌يافت.

و اين را در جايى ديگر چنين بيان كرده: ((وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ ماءٍ مَهِينٍ، ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ‌)، آغاز كرد خلقت انسان را از گل، سپس نسل او را از چكيده‌اى از آبى بى مقدار كرد، و سپس او را انسان تمام عيار نموده، از روح خود در او بدميد) و نيز در جاى ديگر فرموده: ((ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ، فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ‌)، سپس او را خلقتى ديگر كرد، پس مبارك است خدا كه بهترين خالق است)، و نيز فرموده: ((وَ قالُوا: أَ إِذا ضَلَلْنا فِي الْأَرْضِ، أَ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ؟ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ، قُلْ: يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ‌)، منكرين معاد از تعجب پرسيدند: آيا بعد از آنكه خاك شديم، و در زمين گم گشتيم، دو باره خلقتى جديد بخود مى‌گيريم؟ و اينان هيچ دليلى بر گفتار خود ندارند، و منشا اين استبعادشان تنها اينست كه منكر لقاء پروردگار خويشند، بگو شما در زمين گم نميشويد، بلكه آن فرشته كه موكل بر شما است شما را بدون كم و كاست تحويل مى‌گيرد)، و نيز فرموده: ((مِنْها خَلَقْناكُمْ، وَ فِيها نُعِيدُكُمْ، وَ مِنْها نُخْرِجُكُمْ تارَةً أُخْرى‌)، ما شما را از زمين درست كرديم، و دوباره‌تان بزمين بر مى‌گردانيم، و آن گاه بارى ديگر از زمين بيرونتان مى‌آوريم).

و كوتاه سخن آنكه: انسان براى هر غرضى كه دارد از هر چيزى استفاده مى‌كند، و آن را بخدمت خود مى‌گيرد، و لا يزال گذشت زمان هم اين موجود عجيب را در تكثير تصرفات، و عميق‌تر ساختن نظريه‌هايش تاييد مى‌كند، تا آنكه خداوند با كلمات خود حق را محقق سازد، و صدق كلام عزيزش را كه فرمود: ((وَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ‌)، براى شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است مسخر كرد، در حالى كه همه‌اش از اوست)، نشان دهد، و همچنين صدق آن گفتار ديگرش را، كه فرمود: ((ثُمَّ اسْتَوى‌ إِلَى السَّماءِ)، سپس باسمان بپرداخت)، چون با در نظر گرفتن اينكه اين كلام در مقام امتنان است، از آن بر مى‌آيد كه استواء خدا بر آسمان نيز براى انسان بوده، و اگر آن را هفت آسمان قرار داد، نيز بخاطر اين موجود در دانه بوده است، (در اينجا خواننده عزيز را سفارش مى‌كنم در اين باره بيشتر دقت بفرمايد).

[دو طريق سعادت و شقاوت در مسير رجعت بسوى خدا]

اين از جهت آغاز خلقت بشر و پيدايشش در نشئه دنيا، و اما از جهت عود و برگشتش بسوى خدا، قرآن كريم صراط آدمى را منشعب بدو طريق ميداند، طريق سعادت، و طريق شقاوت، و طريق سعادت را نزديك‌ترين طريق، (يعنى خط مستقيم) دانسته، كه برفيع اعلى منتهى ميشود، و اين طريق لا يزال انسان را بسوى بلندى و رفعت بالا مى‌برد تا وى را به پروردگارش برساند، بخلاف طريق شقاوت، كه آن را راهى دور، و منتهى باسفل سافلين، (پست‌ترين پستيها) معرفى مى‌كند، تا آنكه به رب العالمين منتهى شود، و خدا در ما وراى صاحبان اين طريق ناظر و محيط بر آنان است، كه بيان اين معنا در ذيل جمله(اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ) در سوره فاتحه گذشت.